

اطلاعیه شماره 19 کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری

وقتی یک خرده بورژوا در بحث کمی می آورد!
در پاسخ به خزعبلات بهروز فراهانی در باره ی رفیق تراب ثالث

در پستی از کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری در فیسبوک، متنی به نقل قول از رفیق تراب ثالث تحت عنوان «در تجربه من چهار اصل خط قرمزند» آورده شده است (این نقل قول از تراب ثالث را در زیر این اطلاعیه می توان ملاحظه کرد). در بخش کامنت این پست، جناب بهروز فراهانی به نحوی برخورد کرده که در حقیقت ماهیت ضدانقلابی و خرده بورژوایی بوروکراتیک داشته و در نهایت، او خود را با طرز بیان توهین آمیز به نازل ترین سطح یک خرده بورژوای ناتوان تقلیل داده است.

البته این بار اول بهروز فراهانی نیست که در برخوردش به نظرات و عقاید تراب ثالث به جای نقد سازنده، از توهین و تهمت و افترا استفاده نموده، اما این بار این شیرین کاری را به اعضای کمیسیون هم بسط داده و ما را از فرهنگ کثیف و عقب افتاده خرده بورژواهای سیاسی بی بهره نگذاشته است. از اینرو ما تصمیم گرفتیم که به جای رفیق

یاشار آذری از طرف کمیسیون این جواب را به او بدیم. این نکات از قرار زیرند:

1. نقد جناب فراهانی این گونه شروع می شود: «... و آنچه های مرشد بزرگ تراب ثالث، (تروتسکیست سابق و احتمالاً ثالثی ست امروز)، بی مهابا به هرچه نقش اتحادیه است حمله کرده و اونها رو در " دوران بحران ساختاری سرمایه داری" بکلی و برای همیشه، بی اعتبار و حتی " ارتجاعی و امپریالیستی" دانستند.» این گونه به اصطلاح استدلال کردن و انتقاد از دیدگاه دیگران در ماهیت خود به معنای الف، نداشتن آگاهی و اطلاعات تاریخی از سرگذشت و ماهیت اتحادیه های کارگری در آمریکا و اروپا است، زیرا آنان که به روند حوادث تاریخی اتحادیه های کارگری کشورهای صنعتی پیشرفته آگاه هستند، نیازی ندارند که بی اعتباری و نقش خائنانه رهبری این اتحادیه ها را که دست نشانده امپریالیزم آمریکا بوده و وظیفه اشان در حقیقت کنترل، محدود و سرکوب کردن فعالیت های اتحادیه ای از دهه 1960 به بعد و به ویژه از دهه 1980 بوده را از تراب ثالث بشنوند. ب، به معنای داشتن خصالت متعصب در فرهنگ خرده بورژوازی است که از اینکه شاید اشتباه کرده باشد، هراس دارد و همیشه به جای اینکه روی موضوع بحث تکیه کند و به دنبال یافتن حقیقت و یا حتی شنیدن دیدگاهی دیگر باشد، به تهمت، توهین و تمسخر و برخوردهای شخصی پناه می برد. گویی موضوع را می شود به همین سادگی لوٹ نموده و فراموش کرد.

برای مطالعه بیش تر ما لینک زیر را پیشنهاد می کنیم:

[History of AFL-CIO \(revolutionary-socialism.com\)](http://History of AFL-CIO (revolutionary-socialism.com))

2. برای جناب بهروز فراهانی این قابل هضم نیست که شاید کسی وجود داشته باشد که بر مطالب تاریخی مسلط بوده و بتواند تحلیل خود را بیرون دهد. از دید ایشان مثل همه خرده بورژواهای دیگر، تحلیلگران باید مثل پیامبران ادیان از آسمان به پایین افتاده باشند و آنان از تافته ای جدا بافته اند... دقیقاً دیدگاه مذهبی که وجه مشترک بین چپ های لوپن خرده بورژوا و مذهبیبون شستشوی مغزی شده است و نمی شود از این پیامبران انتقاد کرد. جالب است که جناب فراهانی ما را تشویق به «خواندن» می کند! و به جای بحث کردن از موضع بالا و با روش لوپنیستی با ما برخورد می کند.

3. بهروز فراهانی حتی توان این را ندارد که گفته های خودش را به خاطر بسپارد و در حالی که می گوید تراب ثالث «اعلام کرده» که دیگر تروتسکیست نیست، از ارنست مندل در جواب به تراب ثالث نقل قول می آورد. اولاً ما از اینکه تراب ثالث اکنون هنوز تروتسکیست هست یا نه و اینکه آیا اعلام کرده که دیگر تروتسکیست نیست، هیچ اطلاعی نداریم. هر انسان متفکری این حق را دارد که عقاید و نظرات خود را در طول حیاتش ارتقا بخشد یا برعکس به عقب باز گردد. اساساً از نظر ما تنها این مهم است که چه گفته می شود و گوینده به چه هدفی این نظر را دارد.

شاید اما توی پرانتز اشاره به این نکته ضروری باشد که این جریانات خرده بورژواهای چپ اند که معتقدند باید «ایست» یک انسان دیگر باشند. منظور این است که «مارکسیست»، «لنینیست»، «مائونیست»،

«تروتسکیست» و ... بودن، ایدئولوژی جریان‌ات ضدانقلابی خرده بورژوایی چپ نما است. چپ انقلابی فقط می تواند یک چیز باشد و آن هم کمونیست انقلابی یا سوسیالیست انقلابی است. خود مارکس هم کمونیست یا سوسیالیست انقلابی بود و این یک معنای مشخص دارد و آن این است که در این مقطع (و در واقع از زمان مارکس تا کنون) برای رهایی اردوی کار از چنگال ستم سرمایه و دولت سرمایه داری تنها و تنها یک راه حل وجود دارد و آن برانداختن کل سیستم سرمایه داری در جهان و برقراری دولت انقلابی دیکتاتوری پرولتاریا است. کلیه ی بحث ها و روش های دیگر، سازش با بورژوازی و خیانت به طبقه ی کارگر است. از اینرو ما معتقدیم که اگر رفیق تراب ثالث گفته باشد که دیگر تروتسکیست نیست، این موضعی مترقی و مرحله ی گذر از «ایزم» های ایدئولوژیکی خرده بورژواهای چپ است. ما باید با نگاه انتقادی و آگاهانه به مارکسیزم، لنینیزم، تروتسکیزم بنگریم و از آن ها «پيامبر» نسازیم، بلکه عقاید آن ها را منتقدانه بفهمیم و بتوانیم به زمان حال حاضر مطابقت دهیم. و به عقیده ما این کاری است که رفیق تراب ثالث کرده است و توانسته مرحله ی دوران کنونی را توضیح و تشریح کند.

اما برگردیم به اصل مطلب، مثلاً رفیق یاشار آذری به شما می گوید که این نوشته ارنست مندل در سال 1070 مال دوران پیش از گلوبالیزاسیون است و بهروز فراهانی در جواب می نویسد: «عجب! عجب! مرشد اعظم! اسقف کبیر تراب ثالث فرموده اند که سالهای دهه هفتاد سال های " شکوفایی" سرمایه داری بوده و برای همین اونموقع

اتحادیه ها خوب بودن ولی بعد از اون دیگه ارتجاعی هستند و اینو "مندل هم گفته"؟! عجب؟ پس کی بود که بحران ۱۹۷۴ رو اولین بحران ساختاری سرمایه داری بعد از جنگ دوم و "سه دهه طلایی" نام گذاری کرد؟ مندل بود یا تراب؟! « این مغلظه بازی و شارلاتان بازی برای چه؟ تراب ثالث کجای این موضوع می گنجد؟! این نوع طرز کار به قول ارنست مندل نقش بوروکراسی درون اتحادیه های کارگری است که با مغلظه بازی موضوع اصلی را مخدوش می کنند.

4. جناب فراهانی می فرمایند که « شعارهای "بخار معده ای" ضد اتحادیه ای هیچ مشکلی رو از مشکلات جنبش کارگری حل نمیکند. شما نقش اتحادیه ها، همین اتحادیه های فرانسوی که اکثریتشون بوروکراتیک شده آمد رو در مبارزه جاری برای بسیج میلیونی آدمهایی که بخشی شون تا بحال در تظاهرات شرکت نکرده اند، نمی بینید؟ اهمیت تشکیلات و امکانات سازماندهی و لجستیک اونها در این مبارزات میلیونی رو انکار میکنید؟ به نقد این اتحادیه ها، **بخصوص جناح چپ از س ت به اون طرف** تا سولیدر پیروزی بزرگی در توده ای کردن مباحثات جاری و بردن مسائل از دیدگاه طبقاتی و نشان دادن تضاد منافع کارگران و سرمایه داران در این مورد، داشته اند و باید به اونها تبریک گفت. **بخصوص که جناح چپ جنبش اتحادیه ای هیچ سانسوری در بردن مسائل سیاسی - طبقاتی به میان این جنبش اعمال نمیکند.** آدم باید به لحاظ ایدئولوژیک کور و کر شده باشه که نقش تعیین کننده جنبش اتحادیه ای فرانسه در مقطع کنونی مبارزه و بردن عناصر جدی سیاسی - طبقاتی به درون این جنبش رو نبیته و فقط یک "رتوریک" ضد اتحادیه ای برج

عاج نشین لندنی مثل اسقف تراب ثالث رو تکرار کنه! یک کمی ازین رابطه مرشد و مارگریتا بیاید بیرون! تو قرن بیست و یکم هستیم نه در فرقه ای مذهبی دوران کودکی جنبش کارگری!»

متأسفانه بهروز فراهانی تفاوت بین رهبری این اتحادیه ها را در مقایسه با اعضای پایین این اتحادیه ها یا نمی بیند یا نمی خواهد قبول کند. اساساً در تمام ارگان های بورژوایی یک فرق ماهوی و حتی طبقاتی بین رده رهبری با اعضای عادی وجود دارد. در مورد اتحادیه ها این امر به ویژه صدق می کند. یعنی اردوی کار در این اتحادیه ها یا با انتخاب خود یا اجباراً عضو هستند، اما عملاً در تعیین سیاست های این اتحادیه ها دخالت ندارند. برای نمونه، اگر رهبری اتحادیه ها در حقیقت اعضای اتحادیه را نمایندگی می کردند، دیگر اعضای این اتحادیه ها نیازی به اعتصاب و تظاهرات نداشتند، رهبری باید مطالبات اعضا را در نشست با صاحبان سرمایه می گرفت و اگر موفق نمی شد، اعضا را به اعتصاب دعوت می کرد. اما چرا این طور نیست؟! زیرا رهبری اتحادیه ها در حقیقت در خدمت بورژوازی حاکم است و اعضا اتحادیه ها مجبور می شوند بدون رهبری به خیابان ها بریزند (که البته در نتیجه آن، توسط پلیس سرکوب می شوند). اضافه بر این اگر حقیقتاً جناح چپی درون هر یک از این اتحادیه ها وجود داشت باید لااقل اقدام به انجام دو کار می کرد: یکی، فاش کردن ماهیت بوروکراتیک و جاه طلبانه و وابسته به سرمایه داری فشر رهبری درون این اتحادیه ها و دیگری، اقدام به تشکیل و سازماندهی اتحادیه ای خارج از این اتحادیه های وابسته به بورژوازی. به عبارت دیگر به عقیده ی ما اگر مبارزات اتحادیه ای با مبارزات تشکیلاتی سیاسی طبقه ی کارگر برای برانداختن

کل نظام سرمایه داری و برقراری دولت پرولتاریای انقلابی همراه نباشد، تبدیل به مبارزات خرده بورژوایی رفورمیستی گذشته که در ماهیت خود تبدیل، به چوب لای چرخ مبارزات انقلابی طبقاتی می گردد. لذا فعالیت در اتحادیه های کارگری با اتحادیه گرایی یکی نیست؛ اتحادیه گرایی مخدوش کردن نقش بورژوازی در سیاست های اتحادیه ای کارگری بوده و اهمیت تشکیل حزب پیشروی انقلابی سوسیالیستی را نادیده گرفته و از بین می برد.

5. سپس بهروز فراهانی اضافه می کند: «گفتم از تراب می پرسم چون شما عقلی برای اندیشیدن ندارید و کارتان مثل گارد سرخ های چینی فقط نقل قول کردن از تراب هست! اونهم طوطی وار و بدون درنظر گرفتن شرایط زمان و مکانی!» این جمله آخر نیز از تراوشات مغز متفکر جناب بهروز فراهانی برمی خیزد. ما ضمن محکوم کردن برخورد کمپنیستی ایشان که نشانگر ماهیت طبقاتی خرده بورژوایی و ضد کارگر و ضد انقلابی او است، یادآور می شویم که ما درون یک تشکیلات با رفیق تراب ثالث نیستیم ولی او همواره قابل دسترس است. چرا مستقیماً او را به یک مناظره دعوت نمی کنید؟ چرا این گونه موش و گربه بازی در می آورید؟! ما حتم داریم که ایشان از دعوت هیچ کس برای بحث و مناظره روی برنخواهند گرداند.

6. این نقل قول از کارل مارکس در این مورد بسیار گویاست: **کارل مارکس:** «سلاح نقد به هر رو نمی تواند جای انتقاد با اسلحه را بگیرد. قدرت مادی باید با نیروی مادی سرنگون شود. اما نظریه نیز

زمانی به نیروی مادی تبدیل می شود که توده ها را فرا گیرد. یک نظریه زمانی توده ها را فرا خواهد گرفت که بر دل آن ها نشیند و زمانی بر دل توده ها خواهد نشست که رادیکال شود. رادیکال بودن یعنی پی به ریشه بردن. برای انسان اما، ریشه چیزی نیست جز خود انسان. دلیل آشکار رادیکالیسم نظریه ی آلمانی و در نتیجه نیروی عملی اش، این است که از الغاء قطعی و مثبت مذهب شروع می کند. نقد مذهب با این آموزش پایان می گیرد که برای انسان، والاترین موجود، خود انسان است، بنابراین، نقد مذهب با این ضرورت مطلق به پایان می رسد که همه ی روابطی را که در آن ها، انسان موجودی تحقیر شده، اسیر و برده شده، طرد شده و نکوهش شده است باید برانداخت.» به بیان ساده ی ما و بدون تعارف آنچه که کلاً باعث ایجاد دشمنی با رفیق تراب ثالث می شود، صرفاً حسادت و خود کم بینی افرادی است که از سابقه ی بوروکراتیک تشکیلاتی و پایگاه طبقاتی خرده بورژوائی بیرون آمده اند.

7. ارنست مندل در باره ی افرادی بوروکراتی مانند بهروز فراهانی در کتاب «در باره ی بوروکراسی» بسیار جامع آورده است: «تأکید کنیم که یک حقیقت اساسی که هرگز نباید از خاطر دور داشت این است که امروزه مبارزه ی اصلی در دنیا بین بورژوازی و پرولتاریاست. بوروکراسی صرفاً به قصد انحراف این مبارزه در آن دخالت می کند. جای هیچ تردیدی نیست که انقلاب پرولتری باید با مسأله ی بوروکراسی آگاهانه روبرو شود و آن را به مؤثرترین نحوی حل کند.

مسأله ی بوروکراسی درون جنبش کارگری خود را در بلافصل ترین شکل خویش به صورت مسأله ی دستگاه سازمان های طبقه ی کارگر

مطرح می سازد: مسأله ی "کارمندان" تمام وقت و روشنفکران خرده بورژوائی که مناصب میانه و بالای سازمان های کارگری را تحت اشغال خود در آورده اند.

رهبری سیاسی، دیگر در متوقف ساختن رشد بوروکراسی نمی کوشد. در راه افزایش امتیازات آگاهانه، در آن ادغام شده و نیروی محرکه ی آن می گردد.»

8 آپریل 2023

19 فروردین 1402



جمعی از گرایش سوسیالیسم انقلابی

تراب ثالث: در تجربه‌ی من چهار اصل خط قرمزند:

نکته‌ی اول: مسئله استراتژی انقلابی است. تقریباً تمامی چپ یا بگوبید %99 چپ در برهه‌ی انقلاب 57 به انواع و اقسام استراتژی‌های انقلاب مرحله‌ای معتقد بودند. ریشه‌ی ممانعت با ضدانقلاب اسلامی نیز در همین استراتژی غلط نهفته بود. انقلاب ایران انقلابی خواهد بود که باید تکالیف مرکبی را حل کند، هم تکالیف دموکراتیک به تعویق افتاده و هم تکالیف ضدسرمایه‌داری و سوسیالیستی. این دو سری تکالیف به یکدیگر گره خورده‌اند و نمی‌توان تخت‌تخت یکی بعد دیگری را حل کرد. سرمایه‌داری در ایران بدون سرکوب حقوق دموکراتیک نمی‌تواند دو هفته نیز دوام بیاورد. بنابراین بدون خلع‌بد از سرمایه‌داری نمی‌توان حتی به حل ابتدایی‌ترین تکالیف دموکراتیک امیدوار بود. تجربه نشان داده است کسانی که بنحوی از انحاء به مرحله‌بندی این تکالیف دست زدند عاقبت سر از اردوی سرمایه‌داری بردند. واقعاً وحدت امروز با افراد و جریانات این چنانی جز فلاکت بعدی نتیجه‌ای نخواهد داشت.

نکته‌ی دوم: ماجرای دوره‌ی گذار به سوسیالیسم است. بحران اعتبار چپتی سوسیالیسم، بیش از هر عامل دیگری به الگوی استالینیستی گذار پیوند خورده است. بدون دستیابی اردوی کار به گسترده‌ترین حقوق دموکراتیک، گذار به سوسیالیسم غیرممکن است. کیش شخصیت، پیشوا سازی و استبداد تک حزبی صرفاً پوششی برای استثمار دولتی هستند. واقعاً چگونه می‌توان با جریانی که درکش از دیکتاتوری پرولتاریا نوعی رژیم پلیسی نظامی بوروکراتیک است، به مبارزه‌ی مشترک برای تحقق سوسیالیسم دست زد؟ اگر در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم هنوز تجربه‌ای از دوره‌ی انتقال نداشتیم، امروزه چندین تجربه‌ی تلخ این انتقال‌ها را پشت سر داریم. بنابراین اگر در برنامه‌ی انقلابی شکل روشنی از این انتقال را به جامعه ارائه ندهیم هیچ آدم عاقلی نباید به حرف‌های ما اعتماد کند.

نکته‌ی سوم: مسئله سوسیالیسم در یک کشور است. انقلاب سوسیالیستی می‌تواند در یک کشور آغاز شود و قدرت دولتی سرمایه‌داری را سرتگون کند، اما این فقط گسترش بین‌المللی انقلاب است که می‌تواند پیروزی سوسیالیسم را تضمین کند. سوسیالیسم بدون کنترل بر دست‌کم بخش تعیین‌کننده‌ی نیروهای مولده غیرممکن است. باور به اینکه می‌توان در یک کشور به تهلیلی به چنین کنترلی دست یافت، در قرن نوزدهم نیز ممکن نبود تا چه رسد به دوران پساکولونیالیسم فئودالی. فاجعه‌ی ناسیونالیسم روسی، انحطاط کمینترن و تبدیل نیروهای سوسیالیستی بین‌المللی به آلات دست سیاست خارجی رژیم استالینیستی، نتیجه مستقیم چنین برداشتی بود. امروزه که بحران زیست کل جهان را تهدید می‌کند، باور به تز سوسیالیسم در یک کشور حتی از باور به دموکراسی آمریکایی ارتجاعی‌تر است!

نکته‌ی چهارم: خود امر سازماندهی انقلابی و به اصطلاح مسئله‌ی حزب است. به عبارت دیگر، مسئله‌ی ساتنرالیسم دموکراتیک درون یک تشکیلات و رابطه‌ی حزب با توده‌ها، استالینیسم و مانونیسم اصل انقلابی ساتنرالیسم دموکراتیک را بوسیله‌ای برای تحکیم دیکتاتوری کمیته مرکزی و توجیه کیش شخصیت تبدیل کردند. این جریانات از جنبه‌ی دموکراتیک در ساتنرالیسم دموکراتیک، فقط این برداشت ساده‌لوحانه را می‌فهمند که آری مخالفین رهبری هم در کنگره‌های حزبی حق اظهار نظر دارند! در صورتی که دموکراسی درون حزبی صرفاً به حق مخالفت کردن خلاصه نمی‌شود. هر چند که اغلب این جریانات حتی همین حد سطحی و حداقل از مخالفت را هم اجازه نمی‌دهند. در هر تشکیلات انقلابی سوسیالیستی باید حق تشکیل گرایش و جناح نیز برسمیت شناخته شود. از طرف دیگر حزب یا تشکیلات انقلابی پرولتری نمی‌تواند چیزی جز بخش آگاه‌تر خود پرولتاریا باشد. استالینیسم و مانونیسم اینجا هم این تعریف پدیده‌ی و سازه را به مفهوم پرطمطراق حزب بمشابه پیشگام و رهبر پرولتاریا تبدیل کرده‌اند. حزب هر نقشی در پیشگامی مبارزات یا رهبری آن داشته باشد، اما جایگزین پرولتاریا نیست. مسئله‌ی رهبری را باید از مسئله‌ی قدرت جدا کرد. در دوران گذار قدرت در دست حزب نیست بلکه همه احزاب، خود باید به نهادهای خودگردان قدرت توده‌ها پاسخگو باشد. «جنبش زن، زندگی، آزادی» و «انقلاب»